

أعوذُ بالله من الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا
وَ طَيِّبِ نَفُوسِنَا ابِالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُطَهَّرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قال إمامنا الصادق عليه السلام: ثلاثة أشياء: أن لا يرى العبد لنفسه فيما خولّه الله ملكاً، لأنّ العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله، يضعونه حيث أمرهم الله به، و لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً، بنده هیچگاه برای خودش تدبیری نمی اندیشد. راجع به فقره شریفه این حدیث شریف، مطالبی عرض شد. بحث راجع به مبانی حکومت اسلامی بود که در حکومت انبیاء چه ملاک‌هایی باید مورد توجه قرار بگیرد و به طور کلی محوریّت یک حکومت الهی بر چه پایه‌ای باید باشد.

یکی از مسائل بسیار مهمّ در حکومت الهی و حکومت انبیاء و ائمّه علیهم السلام و به طور کلی در حکومت اسلامی به معنای حقیقی و تطبیقی آن بر حکومت رسل الهی و بالأخص اشرف و اکمل انبیاء و رسل الهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم مسأله انتخاب تعابیر و کیفیت شعاری است که در آن حکومتها مطرح می شود. چون مسأله شعار، شعار نه به

معنای اصطلاح امروزی، که فقط بیان یک سری مسائل تحریک کننده و احساسات برانگیزاننده به طرف یک مطلوب خاص باشد، بلکه شعار به معنای اصلی آن، یعنی مبین مرام و هدف آن مکتب با این مفهوم، این بسیار مهم است. در مکتب اسلام و رسول اکرم شعار مکتب اسلام شعار توحید است. یعنی توحید به معنای واقعی کلمه، توحید به معنای استجماع جمیع کمالات و صفات و اسماء الهیه، توحید به معنای جمع بین وحدت و کثرت در همه مراتب آن بدون انصراف از یک مرتبه به مرتبه دیگر و بدون کمترین به جای گذاشتن نقطه نقص و خلل و خلأ در یکی از دو نشئه وحدت و کثرت؛ به عبارت دیگر توحید در همه مراتب آن چه مرتبه فنا و مرتبه هو هویت، که از آن تعبیر به عالم عماء می شود و عالم هو می شود و عالم احدیت می شود و یا اینکه توحید در مراتب نزول فیض که از او تعبیر به عالم واحدیت و عالم کثرت و عالم تعینات می شود. در تمام اینها رعایت این مسأله بسیار مهم است.

همانطوری که رسول اکرم خودشان فرمودند: **بَعَثْتُ لَأَتَمَّ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ مِنْ مَبْعُوثِ شَدَمِ تَا مَكَارِمِ إِخْلَاقٍ رَا بَه أَنْتَهَا بَرَسَانِم، بَه كِمَالِ بَرَسَانِم،** یعنی هر چه که در ناموس بشری به عنوان يك فضیلت اخلاقی مطرح است، فرض کنید که من باب

مثال احترام بزرگتر، این احترام بزرگتر را کسی یاد من و شما نداده، کسی یاد نداده، ولی فطرت ما اقتضای یک همچنین مسأله‌ای را می‌کند که انسان باید به بزرگتر احترام بگذارد. یعنی نفس یک شخص بزرگتر در انسان تداعی این مسأله را می‌کند. شما دارید با وسیله نقلیه‌تان حرکت می‌کنید، می‌بینید یک پیرمردی در کنار خیابان ایستاده، فطرت شما می‌گوید این را سوار کنم و به مقصد تا آن جایی که خُب مقدور است برسانم. این را کسی به شما یاد نداده، یا اینکه فرض کنید من باب مثال، دستگیری از ناتوان، شخصی دارد می‌رود، پیرزنی است عاجز، یک زنبیلی دست گرفته آذوقه می‌خواهد به منزل ببرد، شما می‌بینید نمی‌تواند، مشکلش است از دستش می‌گیرید، کی به شما این مطلب را یاد داده؟ کی شما را متوجه این کرده؟ فطرتتان این کار را می‌کند دیگر، و آلا کسی که آن جا نبوده به شما بگوید آقا آن زنبیل را از دستش بگیر، ببینید این یک مکرمت اخلاقی است، احترام به بزرگتر یک مکرمت اخلاقی است، دستگیری از بازماندگان یک مکرمت اخلاقی است، صدق و راستگویی یک مکرمت اخلاقی است، حتی بچه هم نمی‌فهمد، بچه هم می‌فهمد که باید راست بگوید و اگر شخصی با او به دروغ برخورد کند اصلاً متعجب می‌شود. چرا؟ چون بچه بر اساس فطرت است، بچه با فطرتش دارد با خارج ارتباط برقرار می‌کند.

متأسفانه ما با یافته‌های عالم کثرت داریم با خارج ارتباط برقرار می‌کنیم. یافته‌های عالم کثرت، محوریت حرکت انسان براساس منافع شخصی، بسیار غلط است. محوریت حرکت انسان براساس استجلاب منافع برای خود، طرد کردن دیگران، حساب برای خود باز کردن و دیگران را کنار گذاشتن، انانیت‌ها، شخصیت‌ها، ریا، دروغ، حيله و مکر و تمام این مسائلی که اصلاً عالم کثرت به عنوان دنیا را تشکیل می‌دهد، نه کثرت به عنوان نزول مراتب فیض که او عین توحید است. آن چه که ما با یافته‌های شیطانی با خارج تماس داریم، برای رسیدن به مطلوب دروغ بگوییم، برای رسیدن به مطلوب کلک بزنیم، برای رسیدن به مطلوب از هر وسیله اهریمنی استفاده کنیم، برای رسیدن به مطلوب از هر سب و ناسزایی فروگذار نکنیم، برای رسیدن به مطلوب آبروی افراد را ببریم، اینها چیست؟ اینها وسائل اهریمنی است که گاهی از اوقات در قاموس تدین هم ممکن است راه پیدا بکند! حواسمان جمع باشد، خیلی مسأله مهم است اهریمن، اهریمن است. در هر جا که قدم بگذارد، تکدر و تعفن در آن مکان راه پیدا می‌کند، چه در آن مکان اسم خدا باشد یا در آن مکان اسم دیگری باشد، اینها یک مکرمات‌های الهی است که خداوند به بشر داده، احترام بزرگتر، صدق، راستگویی، حفظ امانت، و عدم خیانت.

امام سجّاد علیه‌السّلام روایتش را نمی‌دانم عرض کردم خدمتتان یا نه، فرمودند به نماز و روزه نگاه نکنید، به ظاهر آراسته و ریش و عمامه حالا من دارم می‌گویم

که در بیان امام سجّاد نیست به ظاهر آراسته نگاه نکنید، بنده دارم می گویم به ریش و عمامه نگاه نکنید، به عصای سیاه و نعلین زرد و عصای آبنوس هم نگاه نکنید، به قبای کذا و عبای فرض کنید که نجفی حاشیه دار و از این چیزها و این ظاهر نگاه نکنید، اینها ظاهر است. در پس این پرده ما نمی دانیم چه خبر است، آیا شما و ما با همین چشم از این ظاهر نفوذ کردیم و به باطن رسیدیم یا نه، چشم ما فقط عبا و عصا را می بیند، چشم ما فقط عبا و رداء را می بیند، التفات کردید، این عبا و رداء هم پارچه است، آن عصا هم چوب است، آن چوب که در دست شما باشد یا در دست غیر شما باشد، تفاوتی نمی کند.

عبارتی الآن یادم آمد. مرحوم آقا رضوان الله علیه البته این مسأله ای را که می خواهم خدمتتان عرض کنم ان شاء الله در آینده به این مطلب اشاره خواهم کرد. موانعی که در تحت عنوان موانعی که ممکن است بر سر تشکیل حکومت حقّه اسلامی ایجاد مانع کند، در آن مطلب این مسأله را مطرح می کنم، ولی فی الجمله اشاره ای می کنم. مرحوم آقا رضوان الله علیه در آن زمانی که در سنه چهل و دو و قبل از چهل و دو تشکیل آن جلسه کذایی را دادند که در کتاب وظیفه یک فرد مسلمان هم نوشته است، با افرادی در ارتباط بودند. بسیاری از آن افراد به رحمت خدا رفتند که شخص اولش رهبر انقلاب حضرت آیه الله خمینی بودند که ارتباط بسیار نزدیک و بسیار سری و رمزی بین ایشان و بین ایشان وجود داشت، و افراد

دیگری هم در این زمینه کاملاً در محدودیت فعالیت‌های سرّی حضور داشتند. یکی از آنها مرحوم آیت الله میلانی بود که خدا رحمتشان کند، بسیار مرد بزرگی بود، و از نفس گذشته به تعبیر خود مرحوم آقا. و یکی از آنها مرحوم آیت الله قاضی بود که به دست همین افراد در اوّل انقلاب شهید شد در تبریز، آقای قاضی طباطبائی ظاهراً که امام جمعه تبریز ایشان بودند، یکی از آن افراد مرحوم آسید صدرالدین جزایری بود، یکی از آنها آقازاده ایشان که فعلاً بحمدالله در قید حیات هستند، یکی از آنها مرحوم آیت الله شهید مطهری بود و عده‌ای بودند که بسیار در این زمینه ارتباطات بسیار نزدیکی داشتند، یکی از آنها مرحوم آخوند ملاعلی همدانی بود که با ایشان هم ارتباط داشتند، یکی از آنها مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه بود که در نه همه مجالس بلکه در بعضی از مجالس وقتی که تهران می‌آمدند، شرکت می‌کردند. و خلاصه علما و بزرگان و خلاصه اهل کار و اهل حمیت و اهل عرق دینی، اینها افرادی بودند که در این محوریت رمزی و بسیار مخفیانه اینها حضور داشتند و مسائل را پیش می‌بردند. یکی از همان‌ها که بسیار صمیمی هم بود الآن ابوی صدیق ارجمند ما جناب آقای حائری آقای حضرت آیت الله آقای شیخ صدرالدین حائری شیرازی است که فعلاً بحمدالله در قید حیات هستند و اصلاً به طور کلی مسأله فارس تقریباً بر عهده ایشان بود. یکی از آنها مرحوم شهید خدا رحمت کند بسیار مرد بزرگوار مرحوم آیت الله

دستغیب بود که از ابرار روزگار بود. ایشان مرحوم آقای دستغیب بسیار مرد بزرگوار، بسیار مرد مراقب و بسیار مرد با حمیت متدین با عرق دینی، با عرق دینی که البته این لفظی است کوتاه ولی بسیار پرمعنا که اگر خداوند توفیق بدهد شاید راجع به همین عرق دینی یک قدری ما صحبت داشته باشیم.

علی کلّ حال اینها افرادی بودند که در آن زمان با مرحوم آقا در آن جلسه مخفی فعلاً نه در روند انقلاب در مجرای صحیح خود بسیار تلاش می کردند. یکی از آن افراد مرحوم حاج شیخ محمد جواد فومنی رشتی بود که زندان هم رفت در همان سنه به ناراحتی هایی در زندان مبتلا شد و وقتی که بیرون آمد دیگر ظاهراً به ناراحتی کبدی، ظاهراً به ناراحتی کبدی و هپاتیت و اینها مبتلا شد و ایشان به رحمت خدا رفت. این را می خواستم خدمتتان بگویم که ایشان می فرمودند: وقتی که ما از زندان بیرون آمدیم. مرحوم آشیخ محمد جواد فومنی می گفتند: پدر ما برای دیدن ایشان می رود و یک شیشه عطر کاشان هم که در منزل داشته و در جیبش می گذارد و می برد و به ایشان می دهد، به همین مرحوم، منزل ایشان در خیابان میدان خراسان تهران خیابان لرزاده آنجا بود. ایشان بسیار مرد صریح و خوش نفس و خوش قلب و خلاصه از افراد بسیار کاری بود. و می رود آنجا و سلام علیکم و می نشیند و این شیشه عطر را ایشان به همین آقای فومنی اهداء می کند. او خیلی خوشحال می شود. آنقدر خوشحال می شود، پدر ما تعجب می کند می گوید: حالا

مگر چه شده؟! حالا ما فرض کنید که یک شیشه عطری به شما دادیم و اینها. مرحوم: آخر شما نمی‌دانید، نمی‌دانید از وقتی که من از زندان آمدم بیرون تا الآن به هر کسی برخورد کردم مرا سرزنش و ملامت کرد: آقا این چه کاریه، آقا اینها به ما نیامده، آقا این کارها مال این زمانها نیست، آقا بنشین در منزلت، آقا برو تو مسجد نمازت را بخوان، آقا نمی‌دانم فلان بکن، این کارها به ما چه ربطی دارد، فقط و فقط تنها کسی که دیدم آمد در منزل و با خودش یک هدیه آورده، دیدم شما هستید. این را برای این جهت الآن به نظرم آمد که عرض کنم ایشان می‌فرمودند: ما در ابتدای این حرکت و نهضت الهی تصوّر می‌کردیم که وقتی ما این حرکت را انجام می‌دهیم از همه جهت، از اطراف، از اکناف، خلاصه می‌آیند ما را تأیید می‌کنند. ائمه جماعات، علماء هر محل، کذا می‌آیند و خلاصه ما را حرکت می‌دهند، تأیید می‌کنند، راه می‌اندازند، خودشان مساعدت می‌کنند، خودشان افراد را جمع می‌کنند. بعد از مدتی دیدیم نه، نه تنها مساعدتی ما ندیدیم و نه تنها هماهنگی از افراد دیگر و همکاری در این زمینه ما مشاهده نکردیم، که دیدیم بسیاری از افراد چه سنگهایی در جلو راه ما قرار می‌دهند. به طوری که اصلاً مسأله را گاهی اوقات به جاهای خطیر می‌رسانند.

فرض بکنید در یک موقعیتی تصمیم گرفته می‌شد برای اینکه همه ائمه جماعات فرض کنید که مساجد را تعطیل کنند. ما می‌دیدیم یک عده تعطیل نمی‌کنند،

می‌روند در مساجد را باز می‌کنند، در مساجد را باز می‌کنند. خوب این شکست وارد می‌کند. رژیم از این مسأله سوء استفاده می‌کند. این اختلاف و این تشّت، این اختلاف و این تشّت کاملاً به نفع آنها تمام می‌شود.

من یک مسأله‌ای را نمی‌خواهم عرض کنم، ولی بالاجمال می‌گویم. خلاصه اختلافی که بین افراد، بین علماء اینها در گذشته چه بسا ممکن بود که انجام بشود؛ یکی از علل بسیار مهمی بود که نگرش افراد خارجی را نسبت به مکتب ما تعیین می‌کرد. حرفم را گرفتید یا نه، دیگر رد شدم. این مسأله بسیار مسأله مهمی است که خلاصه در یک حرکت، در یک مسیر و در یک نظام چطور مکتب با آن موازینی که خداوند آن موازین را در وجود انسان قرار داده است، خود را تطبیق بدهد. و از آن ملاکها بخواهد تعدی نکند.

شعار در مکتب الهی باید شعار توحید باشد. همان طوری که در جلسات گذشته عرض کردم محوریت هر حرکتی باید با شعارهایی که می‌دهد، تطبیق داشته باشد. یعنی اگر یک مکتب که به عنوان مکتب مادی می‌خواهد خود را در دنیا معرفی کند شعاری که می‌گوید ببینید چیست؟ آزادی است در همه زمینه‌ها، رفاه اقتصادی است برای همه افراد، تساوی از مواهب طبیعی برای همه افراد، این شعارهایی است که فرض کنید یک مکتب مادی ارائه می‌دهد، تا به این واسطه افرادی را که هم خونی دارند، هم فکری دارند، گروه خونی آنها با این مکتب وفق می‌دهد، آن افراد

به این سمت جذب بشوند. بالأخره هر شخصی که می‌خواهد یک مرامی را ارائه بدهد باید اوّل خود را معرفی کند. با معرفی آن افراد به طرز فکر او و به کیفیت مرام او می‌رسند. اگر موفق شد فیها و اگر موفق نشد مورد اعتراض قرار می‌گیرد. شما این وعده را به ما دادید، چرا این جوری از آب درآمد؟ شما مسأله رفاه اقتصادی را مطرح کردید، پس چرا پدر مردم درآمد! در مکاتب مادی قضیه همین طور است دیگر، شما مسأله هماهنگی با همه دنیا را مطرح کردید پس چرا با همه دشمن درآمدید؟! اینها چیزهایی است که در مکاتب مادی ممکن است این مسائل مطرح بشود. اما در مکتب الهی چطور، شعار مکتب الهی رسیدن به توحید است، رسیدن به جامعه عادلانه است، رسیدن به کمالات است، به فعلیت درآوردن استعدادات است، جامعه را از نقطه نظر ظاهر و از نقطه نظر باطن در موقعیتی قرار بدهند که هر شخصی بتواند کاملاً به آن استعدادهای بالقوه مدفونه الهی در نفس جامعه فعلیت ببوشاند. این نکته شعار به عنوان مکتب اسلام است.

یعنی جامعه را به صورتی درآوردن که هیچ کس به هیچ وجه من الوجوه هیچ گونه رادع و مانعی برای به فعلیت درآوردن جمیع استعدادها و ارزشهایی که خدای متعال در نفس او قرار داده، هیچ رادع و مانعی احساس نکند. ظاهر جامعه ظاهری باشد که فتنه انگیز نباشد، احساسات را تحریک نکند، قوا و غرائزی را که خداوند قرار داده است در غیر مسیر صحیح به تحریک و ندارد، موقعیت انسان را

در

بهترین وضع بدون هیچ گونه تخیل و تفکر شیطانی قرار بدهد. موانع پیشرفت در راه را در آن جامعه از راه بردارد. آن چیزهایی که موجب انصراف و انحراف انسان است، در آن جامعه وجود نداشته باشد.

اینها مسائلی است که یک مکتب الهی نوید وصول به این مسائل را به جامعه و به افراد آن نوید را می دهد. این شعار مکتب الهی است. این شعار مکتب انبیاء است.

پس بنابراین وقتی که ما به تاریخ اسلام و تاریخ رسول اکرم نگاه می کنیم می بینیم در این تاریخ شعاری که برای مکتب اسلام، پیغمبر اکرم تعیین کردند شعار، شعار الله اکبر است یعنی در مکتب اسلام و در این حقیقتی که از ناحیه پروردگار و عنایت و موهبتی که به امت اسلام اهداء شده است، غیر از مسأله توحید که همه انبیاء گذشته در این مسأله سهیم و شریک بودند، مسأله مفهوم و فعلیت این معنای عبارت شریف که عبارت الله اکبر است این معنا به عنوان شعار مکتب اسلام در این جا مطرح شده. پیغمبر اکرم شعاری را که می دهد شعار الله اکبر است. یعنی رسیدن به يك مرتبه ای که در آن مرتبه نه فهم می گنجد، نه عقل دیگر در آنجا راه دارد. آن مرتبه، مرتبه ای است حتی از ادراك حقیقت فناء هم آن مرتبه بالاتر است. و آن مسأله، مسأله جامعیت بین دو جنبه وحدت و کثرت است که از او تعبیر به بقاء کامل در همه مراتب وجودی بعد از فنا می شود. این مرتبه الله اکبر با این خصوصیت می شود شعار اسلام. ببینید چقدر مسئله مهم است،

شعار اسلام رفاه اجتماعی نیست، شعار اسلام آزادی و بی‌بندوباری نیست، شعار اسلام رسیدگی به امور دنیا نیست، شعار اسلام از آن طرف رهبانیت نیست، انعزال نیست، دوری گزیدن از آن فطریات نیست، کنار گذاردن ارزشها نیست، شعار اسلام يك معنایی است بالاتر از تمام اینها و به فعلیت در آوردن این خصوصیت انسانی و این استعداد نهادینه شده در فطرت انسان. حالا هر که مرد این میدان است بسم الله، اسلام این را می‌گوید، پیغمبر می‌گوید: ما شما را به این سمت می‌خواهیم سوق بدهیم. مرد میدانی بسم الله بیا، مرد میدان نیستی تا هر مرتبه‌ای که می‌توانی بیا. آن کسانی که کمر همت و دامن همت بر کمر می‌بندند و خلاصه آستینها را بالا می‌زنند و با تمام وجود و با تمام خصوصیات و شوائب بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای در این وادی سر می‌نهند، خب مآل کار آنها رسیدن به همین مرتبه شعار است. آنهایی که نه، بنابر حسب مقتضیات خودشان، بنابر مقدار همت خودشان، بنابر مقدار سعی و تلاش خودشان، به هر مقدار که پول بدهی به همان مقدار آتش گیرت می‌آید. مسأله این است. رسیدن به مرتبه جمعیت بین وحدت و کثرت و عالم بقاء بعد از فناء و بعد از اندکاک ذاتی و انمحاء این مسأله مسأله شعار اسلام است. این نکته محوری در مکتب انبیاء الهی و به خصوص رسول اکرم را با این خصوصیت تشکیل می‌دهد.

حالا اگر ما بیاییم از این مسأله تنازل کنیم. مرحوم آقا می فرمودند: در اذان وقتی که شما نگاه کنید می بینید در اذان اولین عبارت توحیدی اذان با کلمه مبارکه الله اکبر شروع می شود. چهار مرتبه باید الله اکبر اول گفت. دو مرتبه باید در آخر گفت. در اقامه دو مرتبه الله اکبر دارد. در آن جا دو مرتبه در آخر الله اکبر دارد. این مسأله الله اکبر آن قدر مهم است که هم در اذان و هم در اقامه، به این کیفیت دارد تکرار می شود. وقتی که ما با الله اکبر شروع می کنیم می آییم جلو، می رسیم به اولین مسأله که می گوید: حیّ علی الفلاح. حالا چطور تو به این مطلب می رسی؟ چطور تو به این قضیه الله اکبر می رسی، ادراک حقیقت این عبارت ارزشمند چطور برای تو پیدا می شود؟ راه دارد: حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح، باید به فلاح برسی تا بتوانی. آن فلاح چیست؟ حیّ علی الصلوة است. پس صلوة می شود مقدمه ای برای وصول به این معنای عظیم، وصول به این شعار و به این هدف الهی، این می شود حقیقت صلوة لذا می گوید: الصلوة خیر موضوع ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت ردت ما سواها بهترین پایه ای که در اسلام بنا شده پایه پایه صلوة است اگر قبول بشود بقیه عبادات قبول است و اگر رد بشود بقیه مردود. حالا این شعار را امیرالمؤمنین علیه السلام ببینید با این شعار چگونه عمل می کند و اما خلیفه ثانی عمر با این شعار

چگونه عمل می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین همه این مسأله را شنیده‌اید، شاید خود من هم چند مرتبه این مطلب را گفته باشم و اگر هزار مرتبه هم بگویم شاید باز کم است در آن کوران جنگ و نبرد شخصی می‌آید از امیرالمؤمنین راجع به یک قضیه‌ای سؤال می‌کند که من نماز صبحم را این طوری خوانده‌ام آیا اشتباه هست یا نه؟ تکرار بکنم یا نکنم؟ ابن‌عبّاس در کنارش عصبانی می‌شود می‌گوید الآن موقع جنگ است داری سؤال از نماز می‌کنی؟ امیرالمؤمنین می‌فرماید: "پس ما برای چه می‌جنگیم؟" ببینید امیرالمؤمنین چه فکری می‌کند، ابن‌عبّاس دارد چه فکری می‌کند، باز صد رحمت به ابن‌عبّاس، حالا ببینید عمر چه فکری می‌کند. امیرالمؤمنین جنگ را نگه می‌دارد تا جواب سؤال از نماز را بدهد.

این مسأله مسأله‌ای نیست که ما به این زودی به آن برسیم، جنگ را نگه می‌دارد تا یک مسأله نماز را برای شخص حل کند، می‌خواهد با این مطلب این را برساند که تمام محوریت حرکت حکومت اسلامی باید براساس رسیدن به مسأله توحید باشد و راهش نماز است. توجّه به پروردگار است که می‌تواند این مسأله را محقق کند. ظواهر آراسته در این جا جایی ندارد، فتح و پیروزی و ظفر و سر و صدا شعار و تبلیغات در حکومت امیرالمؤمنین راه ندارد، نود هزار نفر را نگه می‌دارد تا جواب یک مسأله نماز را بدهد، این خیلی مسأله مهمی است.

اما جناب عمر چکار می کند؟ اولین کاری که می کند می آید این حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ را برمی دارد به جایش الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ می گذارد واقعاً که انسان از عقل و درایت این بزرگوار در حیرت می شود! آن نماز را برداشتن و به جایش الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ گذاشتن واقعاً عقل و درایت ایشان را می رساند. نماز بهتر از خواب است! مثل اینکه بگوییم آقا آب خوردن بهتر از تشنگی است! یا غذا خوردن بهتر از گرسنگی است! بجای اینکه بخوابید بلند شوید نماز بخوانید!

اولاً ایشان نماز را فقط در همین دولا و راست شدن و یک مشت عبارتهایی را گفتن می بیند و الا این حرف را نمی زد. آخر کسی بین خواب و خروپف کردن در خواب و بین نماز خواندن تفاوتی نگذارد...، بین نماز خواندن و بین خروپف کردن در خواب فقط به این مقدار...، بجای اینکه بگیرید و بخوابید بلند شوید که الله اکبری بگویید!

درست شد؟! این یک مسأله، مسأله مهم دیگر: شما چه کاره هستید که می آید کلام رسول خدا را که به عنوان شعار آمده عوض می کنید؟ کی به شما یک همچنین اجازه ای را داده است؟ و از آنها و از این بزرگوار خلاصه عالی تر و بهتر آن کسانی هستند که دنبال ایشان می روند و در نماز صبح خب ما می بینیم که به جای حَىَّ عَلَى الصَّلَاةِ اینها الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ می گویند و اینها می گویند نماز از خواب بهتر است، بلند شوید نماز بخوانید.

عبارتی که مرحوم آقا در اینجا داشتند این بود ایشان در اینجا می فرمودند: وقتی که به اینجا می رسیدند کاملاً شما به طرز تفکر دو جریان اطلاع پیدا می کنید يك جريان جریانی است که واقعاً حقیقت مطلب و حقیقت مسأله را یافته است و دارد تبلیغ می کند آن جريان چیست؟ جريان مکتب الهی که مکتب رسول اکرم و ائمه عليهم السلام است، چهارده معصوم، و براساس یافتن آن حقایق روشن در ضمیر خود دارند عین آن مطالب را به افراد هم عرضه می دارند. دارند تبلیغ می کنند: الصَّلوةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ ان قُبِلَتْ قَبْلَ ما سِوَاهَا وَ ان رُدَّتْ رُدَّ ما سِوَاهَا این کلام، کلام کیست؟ کلام عمر است یا کلام امام صادق علیه السلام است؟ این کلام کلام ابوبکر است که الآن فرض کنید که اکثریت جمعیت مسلمین دارند دنبال این طرز تفکر می روند، یا کلام معصوم علیه السلام است؟

باید این کلام را با طلا، طلا چیست، اصلاً با طلا مقایسه کردن اهانت به کلام است، فقط از باب یک مسأله متعارف است. باید انسان این کلام را مدّ نظر قرار بدهد که این مکتب الهی که آمده است و نماز را آمده به عنوان شعار معرفی کرده، چه مقصودی داشته، این مکتب می خواهد این را بگوید: ای انسان آن حقیقت تو فقط این ظاهر تو نیست، حقیقت تو عبارت از روح توست، و روح تو و نفس توست که پاینده است، این ظاهر دو روز دیگر خاک می شود، دو روز دیگر از بین می رود، این شهادتی که می آورند و تشییع می کنند، این شهدا چه چیز آنها را می آورند؟ یک

مشت استخوانشان را می آورند دیگر. حتی استخوانشان را هم نمی آورند، یک چیز مختصری اینها به عنوان فرض کنید که سنبلی از همان باصطلاح شخصی که وجود داشته. آن حقیقت شهید است که پاینده است، نه این یک کیلو استخوانی که الآن دارد تشییع می شود. کجا بود آن هشتاد کیلو و نود کیلو وزن هفتاد کیلو؟، کجا بود آن قدِ رعنا؟، کجا بود آن صورت زیبا؟، کجا بود آن مسائلی که قبلاً بود؟، تمام آنها از بین رفت. آنچه که فعلاً باقی مانده است و به آن شهید دارد الآن ارزش می دهد، آن یک کیلو استخوانش نیست که دارد تشییع می شود. آن عبارت از روح اوست که با آن هدف عالی و هدف والایی که داشته الآن در آنجا آن سعادت را برای خودش خریده. **(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ)**^۱ شامل حال آنهاست.

(وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)^۲ الآن مشمول حال آنهاست. و به همان جهت ما یاد آنها را فرض کنید که الآن گرامی می داریم و برای آنها طلب رحمت و طلب مغفرت و اینها

می کنیم. و آلا این استخوان تمام شد، آن هشتاد کیلو وزن خاک شد و رفت، تمام شد، آن هفتاد کیلو وزن دیگر چیزی از او باقی نمانده است، فقط یک پلاکی باقی مانده، تمام شد، حتی به اندازه یک گرم هم دیگر از او چیزی باقی نمانده.

حالا در مکتب اسلام می گویند: آن ارزش شما به آن روح شماست، که بعد از اینجا رفتن تازه اول کار است. چه کار کردی؟! چه کار نکردی، این مسأله است آن مطلب را در این دنیا در ارتباط با خدای خودت نگهدار. نمازی که ما می خوانیم، آن توجه ما در آن نماز حقیقت وجودی ما را در آن موقع تشکیل می دهد. پس اگر ما نماز می خوانیم و فقط یک عباراتی را ادا کردیم و یک رکعاتی را خواندیم بدون توجه به این قضیه، بدانیم که به آن مطلوب نرسیدیم. آن کلام امام صادق علیه السلام که می فرماید: یا کلام رسول خدا یا کلام امیرالمؤمنین نسبت به نماز، الصلوة قربان کل تقی. نماز وسیله تقرب هر شخص متقی است و حقیقت و ارزش انسان به عبودیت اوست. آن عبودیت در سایه نماز و توجه پیدا می شود. پس بنابراین با توجه به این معادله اگر ما بخواهیم مطلب را در نظر بگیریم، متوجه می شویم که مهم ترین قضیه در مکتب الهی توجه به باطن است. آن توجهی که در نماز برای انسان پیدا می شود، آن می شود شعار.

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹

أمیر المؤمنین علیہ السلام چون به این مسأله رسیدہ دیگر نہ جنگ برایش مهمّ است نہ صلح
برایش مهمّ است، برایش نماز مهمّ است، وقتی کہ از نماز سؤال می کنند

می آید جنگ را متوقف می کند و جواب نماز را می دهد. اما عمر به این مطلب نرسیده، عمر به این مسأله نرسیده است، عمر بویی از این مطلب نبرده است، تفکر امیرالمؤمنین اقتضاء می کند که نماز را در صدر و بالای همه مسائل قرار بدهد و محوریت حرکت خود را براساس رسیدن به این منظور قرار بدهد. اما طرز تفکر ایشان، جناب عمر، اقتضاء می کند که نماز را آن قدر پایین بیاورد که فقط در سطح مقایسه با نوم و مقایسه با خواب این را مطرح کند. بگوید: از خواب بهتر است. ببینید این دو طرز تفکر در مکتب اهل بیت و مکتب اهل تسنن دارد خودش را نشان می دهد.

تفکر الهی، تفکر امیرالمؤمنین است، تفکر مادی: بلند شوید بروید بجنگید. چرا شما این کار را کردی؟ اگر ما بگویم حیّ علی الصلوة مردم دیگر نمی روند بجنگند! می گویند: ما به جای اینکه برویم بجنگیم، نماز می خوانیم. شما که نمی گوید حیّ علی الجهاد به جهاد بشتاب. حیّ علی الحرب به حرب بشتاب، به جهاد بشتاب. می گوید: حیّ علی الصلوة خب حیّ علی الصلوة مسلّم مقدّم بر جهاد است. کسی دیگر نمی رود.

همین خواجه ربیع که الآن در مشهد مدفون است این از اصحاب امیرالمؤمنین بود. اهل تسنن این را جزء عشره مبشره به حساب می آورند. جزء ده نفری که بشارت بهشت به آنان صادر شده، اهل تسنن این طور می گویند. امیرالمؤمنین علیه السلام

این را برای يك حرب و برای بعضی از همین فتوحات در زمان خود حضرت او را منصوب کرد. ایشان را منصوب کرد. آمد پیش امیرالمؤمنین: یا علی ما را با حرب چکار؟! ما را با جهاد چکار؟ شما يك جایی را به ما بده برویم در آنجا عبادت خدا را انجام بدهیم و اینها. امیرالمؤمنین هم گفت: برو در خراسان، برو در آنجا عبادت خدا را انجام بده. آیا این برای او دیگر ارزش می شود؟! آیا این برای او مهم است؟! کسی که از امامش تبعیت نکند و فقط بخواهد با یافته های خودش حرکت بکند، آن دیگر برای او که دیگر واقعیت ندارد، این نماز دیگر برای او دیگر نماز نیست، نمازی قربان کل تقی است که آن نماز به ولایت متصل باشد آن نماز به حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام ارتباط داشته باشد آن نماز می شود قربان کلی تقی، آن نماز می شود شعار لذا همین از يك طرف می آید سیلی به صورت دختر پیغمبر می زند، می آید درب را به روی دختر پیغمبر می کوبد، او را به زمین می زند، فرزند او را سقط می کند، بعد می آید نماز جمعه درست می کند، تو حقیقت اسلام را داری از بین می بری، بعد می گویی صف؟ صف به جماعت تشکیل می شود و مسلمین باید در صفوف جماعت شرکت کنند، مانند یک واحد باید در مسجد باشند، امیرالمؤمنین را که نمی خواهد به نماز بیاید به زور می آورند، چرا در صفوف مسلمین نمی آیی؟ چرا در کنار بقیه نمی آیی در نماز جماعت شرکت کنی؟! درست شد، این نماز آن وقت می شود قربان کل تقی این نماز می شود مقرب، تو با آن

حقیقت ولایت داری الآن معارضه می کنی بعد آن صورت ظاهر را برای فریفتن مردم به کار می گیری، با این صورت ظاهر داری مردم را از آن ولایت طرد می کنی، مردم هم که عقل ندارند، مردم هم که شعور ندارند، مردم هم که عقلشان به چشمشان است، می گویند بله، اگر آن جا عمامه است این جا هم عمامه است، اگر آن جا اگر ریش است اینجا هم ریش است، شاید اصلاً امیرالمؤمنین ریشش هم سفید هم نبود، قطعاً هم سفید نبود، امیرالمؤمنین در زمان فوت رسول خدا ... عرض کنم در جنگ احزاب امیرالمؤمنین بیست و هفت سال سن ایشان بود جنگ احزاب هم در سنه ششم اتّفاق افتاد یا در سنه هفتم از هجرت اتّفاق افتاد، لذا امیرالمؤمنین حدود سی و چهار، سی و پنج سال داشتند در همین حدودها بودند که پیامبر از دنیا رفتند، خوب یک جوانی که در سنین سی و چهار و سی و پنج سالگی است خب این محاسنش که سفید نیست خب به عنوان یک جوان است، اما ابوبکر خب ریشش .. همه اش هم خب هم سفید است، عمامه اش هم که از امیرالمؤمنین قطعاً بزرگتر است در میان مردم هم کذا، بیایید در صفوف مسلمین شرکت کنید، چرا شما نمی آید؟ ببینید چه امام جماعت نورانی ما گذاشتیم جلو؟ از چهره اش نور می بارد؟ نمی دانم همه چیزش ...، التفات می کنید اینها چیزهایی است که خیلی مسائل، مسائل مهم است.

خیلی مسأله مهمّ است اتفاقاً من به این مطلب در امروز می خواستم برسم و کیفیت هماهنگی بین حق و باطل در نظام عالم تربیت که یکی از اسرار عالم تربیت است که چطور می شود در مرام خارجی و در ظهورات خارجی گاهی اوقات غلبه با حقّ است گاهی اوقات غلبه بر باطل است؟ این چه رمزی دارد و این چه سرّی در این جاست؟ این یک مسأله بسیار مهم است که خب نمی دانم می رسم یا نمی رسم امروز؟

علی کل حال خب ببینید الآن ایشان امام جماعت است مردم به او اقتداء کردند خب چرا شما نمی آید؟ درست شد این نماز که خب نمی تواند شعار باشد، این نماز به بهای کنار گذاشتن ولایت الآن مطرح است، این نماز به بهای از بین بردن حقیقت توحید الآن مطرح است، هر چه بیشتر نماز بخوانی، بیشتر از این حقیقت توحید دور می شوی، هر چه بیشتر در صفّ باطل باشی این صفّ باطل تو را از آن حقیقت ولایت او دور می کند. هر قدمی که به سوی این نماز داری برمی داری یک قدم از خدا داری دور می شوی. التفات کردید؟ مسأله خیلی مهمّ است، آن طرز تفکر امیرالمؤمنین بود، این طرز تفکر کیست؟ اهل دنیا، آن طرز تفکر مکاتب الهی است، آن طرز تفکر مکاتب مادی است، این دو طرز تفکر دو جریان را به وجود می آورند، یک جریان، جریان حکومت حقّه الهی اسلامی، آن حکومتی که امیرالمؤمنین متصدّیش است، جریان دیگر، جریان حکومت باطل و حکومت ناحقّ و ظالمانه و

مکدّرانه خلفاء، خلفای ثلاثه و بنی امیه و بنی عبّاس که آثارش هم در خود آن افراد و در خود آن حکومت انسان مشاهده می کند.

یکی از مادّیین که اسمش را من نمی دانم از سیاستمداران انگلیس، می گفت: اگر ما مجسمه معاویه را در تمام چهارراه هایمان از طلا نصب کنیم، حقّ این مرد را ادا نکردیم. اگر این شخص نبود، آن حکومت علی همه دنیا را گرفته بود. التفات می کنید

حکومت یعنی سخن با دلها، سخن با فطریات، سخن با وجدان، آن چه را که وجدان می یابد، او را به آن عرضه کردن. پس بنابراین در هر مکتبی که آن مکتب با وجدانیات ما نتواند خود را تطبیق بدهد، آن مکتب از حکومت امیرالمؤمنین کنار است، بی برو و برگرد! چه اسمش را بخواهیم مکتب عرفان بگذاریم، چه اسمش را مکتب سلوک بخواهیم بگذاریم؛ مکتبی که نتواند خواستها و نیازهای وجدانی و فطری ما را پاسخگو باشد؛ مکتبی که نتواند خود را با حقایقی که خداوند در درون ما قرار داده، خودش را وفق بدهد؛ آن مکتب قطعاً مکتب اهریمنی و مکتب شیطانی است. چه به اسم مکتب عرفان بیاید خودش را معرفی بکند، یا اینکه مثل مکاتب دیگر معرفی اش فرقی نمی کند. مکتب امیرالمؤمنین مکتب پاسخگو بود. مکتب امام صادق علیه السلام مکتبی است که پاسخ می داد، به ندای وجدان پاسخ می داد، به نیازهای فکری افراد پاسخ می داد، این مکتب، مکتب امام صادق است، این مکتب

مکتب امام زین العابدین است. این مکتب، مکتب امام رضا است، اما مکتبی که بیاید به جای پاسخ چماق بر سر انسان بزند، انسان را متهم بکند، با شعارهای فریبنده حریف را از میدان به در بکند. این مکتب، مکتب اهریمنی است. این مکتب، مکتب شیطانی است در هر ظاهری می خواهد خودش را به جلوه‌گری بیاراید و در مظهری می خواهد خود را به ظهور درآورد. دیگر در این جا مطلب فرق نمی‌کند.

مکتب امیرالمؤمنین این است. مکتب پاسخگویی به نیازهاست، مکتب پاسخگویی به ارزشهاست، مکتب پاسخگویی به وجدانست. بالأخره ما وجدان داریم یا نداریم، پیغمبر با همین وجدان با ما برخورد می‌کرد، با همین وجدان با ما رابطه برقرار می‌کرد. مگر غیر از این بود؟! این آیه در آیات قرآن چه می‌آید می‌گوید، می‌گوید بیایید نگاه کنید، بیایید ببینید، پیغمبر را دیدید قبول کردید بپذیرید، ندیدید خب نپذیرید، بیایید به این آیات قرآن نگاه کنید، اگر حق بود بپذیرید. اگر نبود، نپذیرید. صاف دارد می‌گوید

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا يَأْتُونَ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظُهْرًا^۱

ما این است، بلند شوید بیایید یک قرآن مثل این بردارید بیاورید، بعد مکتب اسلام را کنار بگذارید. اگر می‌توانید انجام بدهید. خودش دارد می‌گوید، خودش دارد می‌گوید، این کار را بکنید حتی یک سوره، حتی ده سوره، یک سوره بردارید بیاورید، و بعد مسأله را کنار بگذارید. چرا، چرا نمی‌توانید؟! چون قرآن مافوق است و ما نمی‌توانیم به این قرآن برسیم. مگر این که خودمان را با این قرآن تطبیق بدهیم، آنگاه می‌رسیم.

تجربه ای که همه ما کردیم، خود من هم کردم، حق بالاتر از این است که انسان آن را فدای چیزی بکند. حق بالاتر از این است. در این دنیا اگر ما بالاخره توانستیم بعضی از کارها را انجام بدهیم، آن دنیا دیگر مسأله این نیست. حق بالاتر از این است که ما بیایم مسائل دیگر را بر او غلبه بدهیم. حق بالاتر از این است که ما بیایم او را فدای بعضی از مسائل پایین‌تر کنیم، فدای شخصیتمان کنیم. حالا که ما این حرف را زدیم، خب بد است بیایم از حرفمان برگردیم، باختمیم! آقا قضیه را باختمیم، باختمیم، چرا باختمیم؟ فردا می‌افتی می‌میری. اگر نمی‌مردی، عمر ابد داشتی، خب می‌توانیم بگوییم. گرچه آن هم باختم است؛ بالأخره عالم ارزشها که به حال خودش محفوظ است، عالم ثبوت که به حال

^۱ - سوره اسرا (۱۷) آیه ۸۸

خودش هست، تغییر نمی کند.

حالا گیرم بر این که شما عمر خضر هم داشته باشید، که هنوز ایشان بحمدالله حیات دارد، حالا من نمی دانم برای چه از خدا تقاضا کرده اینقدر بماند؟! یکی از چیزهاییست که هنوز برای خود من هم این نکته است! خب بالأخره آثار و برکاتی طبعاً دارد دیگر ایشان . اگر عمر خضر هم داشته باشی، اگر عمر نوح هم داشته باشی، بالأخره دو روز دیگر جناب خضر، عزرائیل سراغ تو هم می آید ها! خیال نکن، آب حیات خوردی قِصِر در رفتی! نه، آن عزرائیل آب حیات و بالاترش را هم بلد است. می داند چطوری بیاید! خلاصه سراغ هر کسی به چه نحوی بیاید، و به چه خصوصیات بیاید، یک مرتبه خدمتتان عرض کردم بعضی از دوستان اینها در سابق بودند، این قضیه را خودش برای من گفت، پزشک بود، می گفت: ما هفت تا برادریم، هر هفت تا برادرمان پزشک هستیم، بعضی هایشان هم معروف هستند، حتی خواهر ما هم پزشک است، یعنی یک خانواده ای، کلّ خانواده، افراد فامیل می گفتند که این پدر و این مادر که این همه پسر و خواهر و دخترهای اینها همه پزشکند، طبعاً نباید بمیرند؛ نباید از دنیا بروند. ایشان می گفت: این پدر ما مُرد در حالی که یک پسر بالا سرش نبود. اتفاقاً خُب جوری هم از دنیا رفت. صبح می خواسته برود در مسجد را باز کند، اذان می گفته و مسجد را باز می کرده، خب در راه خیر بوده، همین که می آید، ماشین به او می زند. می افتد. گفت: یک نفر نبود بالای سر این که

بگویند حالت چطور است؟! حالا اگر هم بود، چکار می کردند، هفت تا که هیچی هفتاد تا هم می آمدند، چکار می کردند؟! کسی زورش به عزرائیل می رسد، اگر می رسد بسم الله، هیچکس زورش نمی رسد، خضر هم بیاید نمی رسد. آب حیات خورده باشد، آب حیوان خورده باشد، نمی دانم هر چه می خواهد خورده باشد، من نمی دانم خلاصه آن عزرائیل چیز دیگری خورده که تو نخوردی! می آید يك روزی حسابت را می رسد، فقط و فقط این را بگویم فقط نسبت به چهارده نفر ایشان تعظیم می کند. چهارده تا، از پیغمبر اجازه گرفت و مربوط به ائمه و السلام. چرا؟ چون اینها فقط واسطه هستند. اگر او هم کاری انجام می دهد، زیر دست اینها انجام می دهد. الآن هر کاری دارد عزرائیل می کند، مأمور امام زمان ارواحنا فداه است. بی اجازه امام زمان پلك چشم به هم نمی زند. بی اجازه امام زمان يك ذره سر مویی از این طرف و آن طرف تخطی نمی کند. فقط این چهارده نفرند. حالا خودمان حساب کار خودمان را بدانیم. آن که الآن عالم تقدیر به دستش است فقط امام زمان است. بقیه همه ما مرخصیم. من يك دفعه به مرحوم آقا می گفتم: آقا بنده يك آیه برایم نازل شده انا من عبادالله المرخصین، عبادالله المخلصین داریم. يك آیه هم نازل شده: ما مرخصینیم. همه رفتنی هستیم، همه کارمان مشخص است.

این را من می خواهم بگویم: ما امروز و فردا می توانیم يك عدّه را گول بزنیم، يك عدّه را نگهداریم، يك عدّه را با موقعیت خودمان، ولی باختیم آقا جان! يك دقیقه

هم بایستی باختی! یک دقیقه هم کار را به عقب انداختی؛ یک دقیقه هم تسامح کردی، شخصیت بی خود است، موقعیت بی خود است، حرفی که زدند بی خود است، جواب این و آن را چه بدهم بی خود است، تمام اینها بی خود است، به فکر فردای خودت باش، که در آن نشئه چه جوابی آماده کردی؟! هیچ مسأله‌ای به اندازه عبودیت و به اندازه قبول حق، هیچ مسأله‌ای ارزش پیروی و ارزش اعتبار را ندارد که انسان وقتی که یک حقی را می‌بیند، بیاید آن حق را بیان کند. اگر قبلاً جور دیگری بوده، خب الآن بیاید بگوید: آقا من اشتباه کردم، مسأله‌ای نیست، این مسأله است.

در حکومت اسلامی مسأله، مسأله رسیدن به این حقایق است. یادم می‌آید در همان زمان سابق در یک انجمنی، یک جایی، یک مدرسه‌ای، یک شخصی از آقایان که فعلاً هم هست و به عنوان یکی از افراد است، یک اعلامیه‌ای داده بود راجع به انجمن اولیاء و اینها که بیایند شرکت کنند، اتفاقاً خود ما هم در آنجا شرکت کردیم، عبارت این بود برای موقع نماز اینها را عرض می‌کنم به خاطر اینکه به طرز تفکر مرحوم آقا پی ببرید به جای موقع نماز گفته بود: در هنگام نیایش به نیایش برمی‌خیزید، پیا می‌خیزید. مرحوم آقا این مسأله را دیدند و گفتند: نیایش یعنی چه؟ نیایش معنا ندارد! شعار ما نماز است! نیایش، مسیحیت هم نیایش دارند، یهود هم نیایش دارند، اینها می‌روند در کلیسا و در کنشت و اینها نیایش می‌کنند. حتی

بودائیا هم نیایش دارند. آن چه که شعار اسلام است، آن نماز است. یعنی چه؟ یعنی یک فرد باید کاملاً نسبت به انتخاب تعابیر دقت را داشته باشد که چه نحوه ما تعبیر را انتخاب کنیم.

مثلاً حرکت سیدالشهداء علیه السلام، آیا در حرکت سیدالشهداء علیه السلام فقط مسأله خون مطرح بود، راجع به این قضیه من قبلاً عرض کردم، صحبت کردم. آیا صرفاً چون امام حسین علیه السلام، امام حسین خون داده برای ما ارزش پیدا کرده؟! این خون را که خیلی ها می دهند، یک شخص ممکن است توی تصادف هم بمیرد، خون بدهد دیگر، خون خون است دیگر، گلبولهای سفیدش مشخص است و قرمزش مشخص است پلاسمایش مشخص است، پلاکتها مشخص؛ اینها همه مشخص است. گردن هر که را ببرند خون می آید، چه مسلمان باشد، چه شیعه باشد یا کافر باشد. این که مسأله فرق نمی کند. برای امام حسین آن چه که مطرح بود متابعت حق است، آن متابعت از حق چه در راستای صلح با معاویه تحقق پیدا کند، چه در راستای مخالفت و مقابله با یزید و بالمآل رسیدن به مراتب و به این جریان عاشورا. صرف مقابله با یزید ارزشی ندارد، ارزشی ندارد. مگر همین منافقین نبودند! همین خوارج، این خوارج با چه افرادی مقابله می کردند؟ با دو طیف مقابله می کردند، یک طیف امیرالمؤمنین، یک طیف هم معاویه، و تصمیم آنها اتفاقاً برای از بین بردن هر دو بود. یعنی وقتی که در مکه در کنار کعبه اجتماع کردند، تصمیم

گرفتند که، تشخیص دادند با آن عقل بسیار! که آن چه که الآن موجب فساد است، سه نفر هستند: یکی علی است، یکی معاویه، یکی عمروعاص. اگر این سه نفر را برداریم، مردم خیالشان راحت می شود. کلک قضیه کنده می شود. این ملجم داوطلب شد برای امیرالمؤمنین. دو نفر دیگر داوطلب شدند برای معاویه و برای عمروعاص، اما دیگر عالم تقدیر این است. مسأله این است که عرض کردم خدمتتان. یکی از اسرار این مسأله نظام عالم تربیتی است. آن که مسئول برای از بین بردن امیرالمؤمنین می شود در کارش موفق می شود، اما آن دو تا موفق نمی شوند. خیلی عجیب است! آن که مال عمروعاص بوده، اتفاقاً عمروعاص مریض بوده در آن شب تب کرده بود و یکی دیگر را به جای خودشان فرستاده بود. آن بدبخت را ضربت می زنند و همان جا آن شخص او را از بین می برد. آن شخص هم که مربوط به معاویه بوده می آید ضربت می زند به پای معاویه می خورد و زخمی می شود و اطباء معالجه می کنند و مسأله تمام می شود. اما همان که مربوط به امیرالمؤمنین بود می آید در کارش موفق می شود. ببینید حالا اگر ما باشیم چه می گوئیم؟ بله دیگر معلوم می شود حق با معاویه است، با عمروعاص است، اگر حق نبود پس چرا اینها در کارشان موفق شدند؟! این مسأله ای است که ما الآن به این مسأله مبتلا هستیم! خیال نکنیم مسأله آسانی است! ما الآن طرز تفکرمان همین است.

یعنی اگر این جریان اتفاق می افتاد ما می گفتیم که اگر شک داشتیم و اگر یقین نداشتیم و مسائل را فقط از دیدگاه ظاهر می خواستیم بررسی کنیم این خوارج آمدند، خب حالا این خوارج طرفشان که بوده؟ یکی امیرالمؤمنین بوده یکی معاویه، حالا به اینها ارزش می دهد چون اینها طرفشان معاویه است؟ پس برای ما ارزشمند هستند؟ نه خیر، اینها به همان اندازه از معاویه دور هستند که به همان اندازه هم از امیرالمؤمنین دورند، چون برای آنها امیرالمؤمنین و معاویه یک حساب و یک نظام دارد و کسی که طرز تفکرش این باشد دیگر ارزشی ندارد، کسی که امیرالمؤمنین را بغل معاویه بگذارد و بگوید هر دو را باید از بین برد، خب این ارزش دارد؟ و اگر در این راه کشته بشود شهید است؟ و خدا به او اجر می دهد؟ نه خیر، پس بنابراین در مسأله سیدالشهداء علیه السلام در این جا مسأله خون مطرح نبود، اگر مسأله خون مطرح است چرا امام حسین ده سال در همین زمان حکومت معاویه جنگ نکرد چرا؟ چرا سیدالشهداء در مکه نماند و آمد به سمت کربلا و نگذاشت خونش در مکه ریخته بشود؟ به این مسائل ما دقت کرده ایم؟ در حالی که اگر در مکه خونش ریخته می شد که بهتر بود!، می گفتند ببینید پسر رسول خدا را در حرم امن الهی شهید کردند، برای امام حسین مسأله خون مطرح نیست، برای امام حسین علیه السلام متابعت از حق مطرح است، دیگر خسته شدم، خسته که بودم عرض کنم حضورتان که ما می خواستیم تازه امروز وارد این مسأله بشویم که

چطور قضیه سیدالشهداء و شعار چگونه باید باشد؟ خب دیگر معمولاً این طور می شود خیره الله خیر علی کل حال اینجاست که مرحوم آقا می فرمودند: که شعار ما باید این باشد: محرّم ماه پیروزی حقّ بر باطل، به خاطر این نکته است، امام حسین علیه السلام شعارش متابعت از حقّ است نه ریختن خون، ریختن خون بله در این راستا اگر خونش هم ریخته بشود، بسیار خب ریخته، اگر ریخته نشود مسأله ای نیست. زخمی بشود، مهم نیست، شهید بشود مهم نیست، التفات کردید آنچه که برای سیدالشهداء مطرح است آن متابعت از حقّ است و آن در هر صورتی که می خواهد ظهور پیدا کند، ظهور پیدا کرده.

گاهی به صورت صلح با معاویه، در زمان امام حسن علیه السلام ظهور پیدا می کند. گاهی به صورت مقابله با جیش یزید و منجر به شهادت شدن است که در زمان خودش ظهور پیدا می کند. گاهی در زمان گوشه گیری و نشستن است و به مسائل مردم رسیدن است که در زمان امام سجّاد علیه السلام ظهور پیدا می کند. گاهی واسطه ظهورش به واسطه بیان احکام و احکام شرایع است که در زمان صادقین حضرت امام باقر علیه السلام و حضرت امام صادق ظهور پیدا می کند. این مکتب می شود مکتب حق، مطلب بسیار است. إن شاء الله طلب رفقا، اگر خداوند عمری عنایت کرد و توفیقی بود.

امیدواریم که خدای متعال در هر حالی طرفة العینی از مرام و مکتب اهل بیت علیهم السّلام ما را به انحراف و به انصراف نیاندازد. و سر سوزنی تخطّی از مرام چهارده معصوم علیه السّلام برای ما پیش نیاورد. در این دنیا از زیارت اهل بیت و در آن دنیا از شفاعتشان ما را بی نصیب نگرداند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.